



ستون ادب جوان

دکتر هادی بهار

شرح اشعار مشهور فارسی برای
جوانان

نوشته: هادی بهار

شعر «انگور»؛ (نادر نادرپور)

نادر نادرپور در شعر مدرن فارسی جایگاه والائی دارد و بیشک پس از نیمه از پایه گذاران شعر نو در ایران محسوب می شود. نادرپور را می توان جزو مکتب نئو رمانتیسم شعر جدید ایران دانست. طرفداران ادبیات «متعهد» که بیشتر آنها چپگرا و عضو حزب توده بودند، رمانتیسم را ارتجاعی قلمداد می کردند و آن را سخت می کوبیدند. شعر نادرپور زیبا، نو، شسته رفته و فصیح است و تصویرسازی های او، نازک کاریهای او در آفریدن صور خیال، چشم اندازهای تازه ای را در شعر فارسی باز کرد. نادرپور را می توان بنیانگذار «شعر تصویری» نامید. او از نخستین شاعرانی بود که در قالب چارپاره از کار فریدون توللی استقبال کرد.

نادرپور در جوانی عضو سازمان جوانان حزب توده شد، ولی در سال ۱۳۲۶ با انشعاب خلیل ملکی از حزب توده بیرون آمد و دیری نپائید که از سیاست کناره گرفت. نادرپور قبل از انقلاب اسلامی تعهدگریز بود، ولی بعد از انقلاب یکی از متعهدترین شاعران ایران در غربت شد.

نادرپور در پوست گردو:

زادروز: ۱۶ خرداد ۱۳۰۸، محل تولد: کرمان

درگذشت: ۲۹ بهمن ۱۳۷۸ در لوس انجلس

نام پدر: تقی میرزا از نوادگان رضاقلی میرزا، پسر ارشد افشار

۱۳۲۶: ازدواج اول با شهلا هیرید، فرزند: پویک متولد ۱۳۲۸

۱۳۳۱: لیسانس در رشته زبان و ادبیات از دانشگاه سوربن فرانسه.

۱۳۴۶: در تأسیس «کانون نویسندگان ایران» نقش مهمی ایفا کرد.

کوچ به فرانسه: ۱۹۸۰، کوچ به لوس آنجلس: ۱۹۸۶

همسر دوم: ژاله بصیری

مجموعه های شعر: در ایران: چشم ها و دست ها، دختر جام، شهر انگور (۱۳۲۵ - ۱۳۳۴)، سرمه خورشید،

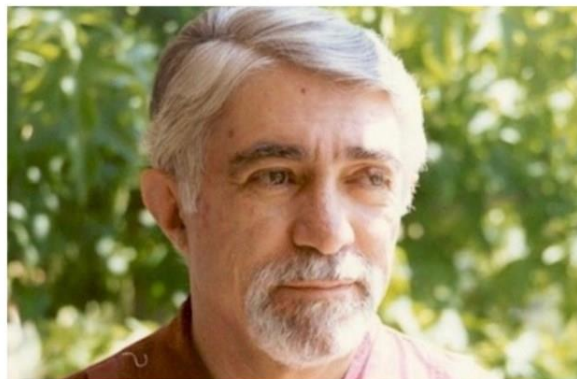
گیاه و سنگ، نه، آتش، از آسمان تا ریسمان، شام بازپسین

در آمریکا: صبح دروغین، خون و خاکستر، زمین و زمان

ترجمه: هفت چهره از شاعران معاصر ایتالیا

۱۹۹۴: شعر «شب امریکایی» را سرود که در آن شهر فرشتگان (لوس آنجلس) را به دوزخ مانند می کند و

ساکنان آن را موجوداتی «ابلیسی» و «آدمی وش» می نامد.



شعر انگور - تقدیم به ابوالحسن نجفی

چه می گوید؟

کجا شهد است این آبی که در هر دانه شیرین انگور است؟

کجا شهد است؟ این اشک است

اشک باغبان پیر و رنجور است

که شبها راه پیموده

همه شب تا سحر بیدار بوده

تا کها را آب داده

پشت را چون چفته های مو دو تا کرده

دل هر دانه را از اشک چشمان نور بخشیده

تن هر خوشه را با خون دل شاداب پرورده

چه می گوید؟

کجا شهد است این آبی که در هر دانه شیرین انگور است؟

کجا شهد است؟ این خون است

خون باغبان پیر و رنجور است

چنین آسان مگیریدش!

چنین آسان منوشیدش!

شما هم ای خریداران شعر من! اگر در دانه های نازک لفظم

و یا در خوشه های روشن شعرم

شراب و شهد می بینید، غیر از اشک و خونم نیست

کجا شهد است؟ این اشک است، این خون است

شرابش از کجا خواندید؟ این مستی نه آن مستی است

شما از خون من مستید

از خونی که می نوشید

از خون دلم مستید

مرا هر لفظ فریادی است کز دل می کشم بیرون

مرا هر شعر دریایی است

دریایی است لبریز از شراب خون

کجا شهد است این اشکی که در هر دانه لفظ است؟

کجا شهد است این خونی که در هر خوشه شعر است؟

چنین آسان مفشارید بر هر دانه لبها را و بر هر خوشه دندان را!

مرا این کاسه خون است

مرا این ساغر اشک است

چنین آسان مگیریدش

چنین آسان منوشیدش (اردیبهشت ۱۳۳۵)

هنگامی که خواننده شروع به خواندن این شعر می کند و بند اول را می خواند، اولین فکری که به خاطر او خطور می کند این است که نادرپور در این شعر، مانند بیشتر شاعران نوپرداز و چپگرای دوران خود، قصد دفاع از طبقه زحمتکش جامعه و کشاورزان و کارگران ستمدیده را دارد و این شعر نیز یک شعر سیاسی و اعتراضی است و اشاره ای است به زندگی ارباب و رعیت. اربابی که به عیش و نوش مشغول است و غافل از رنج و تعب باغبان پیر سالخورده می باشد. باغبان تاک نشانی که با زحمت فراوان درختان انگور را کاشته و شب و روز به پرورش و آب دادن آنها پرداخته و برای سر پا نگهداشتن شاخه های سنگین تاک، داربست ها و چفت هایی زیر آنها گذاشته است. پشت او زیر بار گران زندگی خمیده شده به سان دار بست هایی که زیر بار سنگین برگ و بار تاک کج و کوله شده اند. ولی هنگامی که به بند دوم شعر می رسم، می بینیم که آری، این یک شعر اعتراضی است، ولی نادرپور اعتراضش به چیز دیگری است! و در بند دوم به قول جامی «نه از تاک، نشان ماند و نه از تاک نشان!» (تاک نشان، باغبانی که درخت انگور را می کارد.)

انگور بند اول می شود «شعر» بند دوم و باغبان بند اول می شود خود شاعر! به عبارت دیگر شاعر اعتراضش به «خریداران شعر» اوست نه به سیستم ارباب و رعیتی و او اصلاً قصد ندارد که به دفاع از طبقه زحمتکش، رنجبر و ستمدیده جامعه برخیزد! روشنفکران و شاعران نوپرداز چپگرا که انتظار داشتند نادرپور در بند دوم، بحث انگور و باغبان را ادامه بدهد و به دفاع از طبقه کارگر واژه هایی مانند «پرولتاریا»، «بورژوازی»، «ماتریالیسم دیالکتیک» و «ارزش اضافی» و «فاز اول» و «جامعه بی طبقه» و عبارتهای مشابه با آنان را به کار ببرد و حتی شعارگونه بگوید: «باغبانان جهان متحد شوید!» بسیار مایوس و ناامید شدند. این شاعران و نویسندگان و روزنامه نگاران که چند کلمه

فرانسه هم آموخته بودند و خود را «آنکزه» (متعهد) می نامیدند، دشمنی و خصومت خود را با نادرپور بیشتر کردند، به خصوص که نادرپور چند سال قبل از سرودن این شعر با انشعاب خلیل ملکی از حزب توده بیرون آمده بود و کم کم از سیاست کناره گرفته بود. در آن زمان شاعری که متعهد نبود اصلاً شاعر محسوب نمی شد و اشعارشان «ارتجاعی» قلمداد می شدند.

شعر با جمله کوتاه استفهامی و تأکیدی آغاز می شود:

«چه می گوئید؟»

اولاً مخاطب این سؤال مشخص نیست و فقط در بند دوم معلوم می شود. ثانیاً شاعر منتظر جوابی نیست و می گوید: من متعجبم که شما یک چنین حرفهایی می زنید! این شهد نیست که شما می نوشید، این اشک باغبان پیر رنجور است!

در ادبیات فارسی «اشک تاک» به دو معنی به کار برده شده است:

۱- مایع تراوش شده از بخشهای بریده یا سوخته تاک که همان شهد است و در گذشته برای درمان بیماریهای پوستی تجویز می شده است.

۲- کنایه از شراب انگور.

در این جا صحبت از «اشک تاک» نیست بلکه صحبت از «اشک تاکِ نشان» یا باغبان است. در ابتدای بند شاعر می گوید این شهد و شراب نیست که شما می نوشید، این اشک باغبان است. البته در پایان همین بند، همین شهد، با توجه به رنگ قرمز خون و شراب، استعاره ای برای خون باغبان می شود. شاید منظور شاعر این است که شما که مشغول عیش و عشرت و نوشیدن شهد و شراب هستید، او و زحماتش را فراموش نکنید. می توان نیز گفت که این اشکهای باغبان است که مانند آب در پای درختان انگور ریخته شده و شهد و شراب برای شما ساخته است. این که شما می نوشید «خون رزان» نیست بلکه «خون کسان» است!

بند دوم: با «شما هم ای خریداران شعر من» آغاز می شود.

ترکیب «خریداران شعر من» اشاره به کسانی است که خواهان شعر شاعرند، ولی سعی نکرده اند که احساسات درونی شاعر و انگیزه سرودن شعر و زیربنای شعر او را آن طوری که باید و شاید و او می خواهد مد نظر داشته و فهمیده باشند. از طرف دیگر واژه «خریدار» استعاره برای تملک نیز هست، چنانچه مثلاً وحشی بافقی درباره فروش یوسف در بازار برده فروشان مصر گفته بود: «یوسفی بود ولی هیچ خریدار نداشت» و یا از سعدی داریم که می

گوید: «من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم»، یا رهی معیری: «باید خریدارم شوی تا من خریدارت شوم» و اسماعیل خوئی که «ناله بس! که خریدار شعر من کس نیست!»

به هر حال در بند دوّم شاعر به «خریداران» شعرش می گوید که شما الفاظ زیبا و ترکیبات دلکش و وزن و آهنگ شعر مرا، مانند شهد و شراب می نوشید، بدانید که اینها در حقیقت اشک و خون من هستند که شما می نوشید. مستی شما از «خون رزان» نیست، از خون من است. هر لفظ من مانند فریادی است که باید شنید و هر شعر من مانند دریایی است که به ژرفای آن باید رسید. اشعار مرا سطحی و سرسری نخوانید و به زیربنای شعر و به انگیزه من در سرودن آن توجه کنید و به عمق آن پردازید. منظور من از سرودن شعر فقط قافیه و وزن و آهنگ و ترکیبات زیبا و تازه نیست. به فریادهای من هم گوش فرا دهید و به معنای واقعی شعر توجه کنید و احساسات درونی و خون دل مرا دریابید و این موضوع را آسان نگیرید و شراب را «بی خیال» ننوشید.

در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا اصلاً شاعری، به منظور روشن کردن طرفداران و خوانندگان شعر خود شعری بسراید؟

شاید این شعر واکنشی باشد به اظهارات شبه نقد کسانی که از اشعار وی با نیش و کنایه یاد می کردند. از جمله آن دسته از «طرفداران خلق» و «شاعران خلقی» که می گفتند چرا نادرپور فقط به «روبنا» یعنی دیدنی ها توجه می کند، و نه به «زیربنا» یعنی به آنچه باعث «برخوردهای طبقاتی» می شود توجهی ندارد. شاید نادرپور در شعر انگور خود با روشن کردن «زیربنا» های شعر خود یعنی «عاطفه» و «احساس» با طرح سوالهایی نظیر «کجا شهد است این اشکی که در هر دانه لفظ است؟» یا «کجا شهد است این خونی که در هر خوشه شعر است؟» به آنها هشدار می دهد که واژه ها و بیتهای او را «چنین آسان» نانگارند که هر یک از این عبارتها و کلمات جز از «ساغر اشک» و «کاسه خون» شاعر نیست.

